گزارش «جوان» از مقتل‌الشهدای ۳ بسیجی تهرانی که تیر ۱۳۶۲ آسمانی شدند

رستگاری در قلب پایتخت

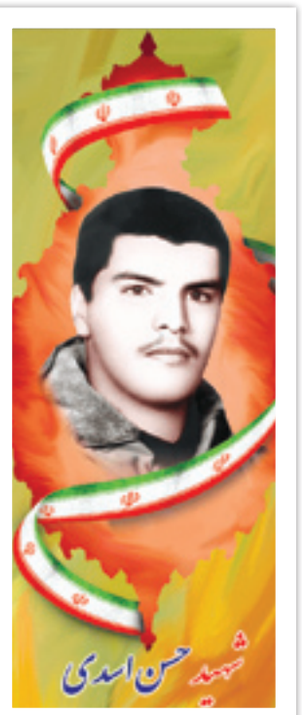

■ علیرضا محمدی

در خیابان ۲۰ متری ابوذر تهران یادمانی خاص و منحصر به فرد وجود دارد که شاید نظیر آن را در دیگر نقاط تهران و حتی شهرهای دیگر کمتر ببینیم. این یادمان در واقع محل شهادت سه تن از بسیجی‌ها و رزمنده‌های این محله است که طی یک حادثه در تیرماه ۱۳۶۲ به شهادت رسیدند و اکنون چند سالی می‌شود که در محل شهادت‌شان یادمانی ایجاد شده است.

■■■

■ **جنب کانون ابوذر**

خیابان ۲۰ متری ابوذر مرکز منطقه ۱۷ موسوم به دارالشهدای تهران است. در این منطقه که بیش از ۴هزار شهید تقدیم شده کمتر خیابان یا حتی کوچه‌ای را می‌توانیم بیابیم که شهید نداده باشد. درست بحر خیابان ابوذر، یادمان سه شهید جنب کانون ابوذر دیده می‌شود. روی تابلوی آن با خط درشت اصطلاح «مقتل‌الشهدا» جلوه خاصی دارد. همین نوشته توجهم را به خود جلب می‌کند. جلوتر می‌روم، کل یادمان اتاق نسبتاً کوچکی است که سه سنگ مزار درونش قرار دارد. البته سنگ‌ها نمادین است. وگرنه پیکر شهدا در مکان دیگری دفن شده‌اند.

■ **۳ نوجوان**

طبق رسم تمامی زیارتگاه‌ها، اینجا نیز ضریحی تعبیه شده تا حالت معنوی یادمان هرچه بیشتر به بیننده القا شود. از پشت میله‌های ضریح و نور سبزی که فضا را دربرگرفته، نوشته‌های روی سنگ مزار شهدا را توانستم بخوانم: شهیدان رضا چوگانیان و احمد پادبان هر دو متولد سال ۱۳۴۷ هستند که هنگام شهادت‌شان در سال ۶۲ تنها ۱۵ سال داشتند. اگر به ماه حساب کنیم؛ چون رضا متولد بهمن ۴۷ بود و احمد متولد آبان همان سال، هنگام شهادت، این دو هنوز ۱۴ سال را تمام نکرده بودند، اما شهید حسن اسدی سن و سال بیشتری داشت. او متولد بهمن ۱۳۴۳ بود و هنگام شهادت ۱۸ الی ۱۹ سال داشت.

■ **کتیبه آبی**

روی کتیبه‌ای که پس زمینه آن کاشی‌های آبی رنگ است، شرح ماوقع شهادت سه بسیجی نوجوان اینطور نوشته شده است: «شرایط سخت جنگ ایجاب می‌کرد همه اقشار ملت به میدان بیایند. بسیجیان دانش‌آموز این پایگاه نیز پس از درس و مدرسه، سر کلاس‌های تمرین نظامی و آموزشی حاضر می‌شدند... مکان مقدسی که شما در آن حاضرید در تاریخ ۶۲/۴/۱ بر اثر انفجار نارنجک، سه تن از بسیجیان دانش‌آموز درس علم، جهاد و شهادت، شهیدان حسن اسدی، رضا چوگانیان و احمد پادبان به مقام عالی شهادت نائل آمده و تعدادی نیز مجروح گردیدند...»

■ **پایگاه شهید دستغیب**

محل شهادت این سه بسیجی از همان دوران دفاع مقدس متعلق به پایگاه شهید دستغیب است که در خود کانون ابوذر استقرار دارد. برای اینکه بتوانم اطلاعات بیشتری از چگونگی شهادت این سه تن به دست بیاورم، با حسن فاطمی نهاد فرمانده کنونی پایگاه شهید دستغیب همکلام می‌شوم. فاطمی با اشاره به این نکته که از چندی پیش همراه بسیجی‌های این پایگاه سعی کرده‌اند مستندی برای این واقعه بسازند، می‌گوید: «این زیارتگاهی که شما می‌بینید در دوران دفاع مقدس اتاق آموزش پایگاه بود. بیشتر نحوه باز و بسته کردن سلاح‌های انفرادی در آن آموزش داده می‌شد و دیگر تسلیحاتی که نمی‌شد اینجا عملی روی‌شان کار کرد، توسط مربی‌ها به شکل تئوری آموزش داده می‌شدند.»

■ **ایثار حسن**

فاطمی می‌افزاید: «روز حادثه، شهید حسن اسدی که هم تجربه حضور در جبهه‌ها را داشت و هم معاون آموزش بود، در حال توضیح نکات آموزشی بود که می‌شنود نارنجک در دست بچه‌های بسیجی داغ شده و به‌اصطلاح حالت طبیعی ندارد، او متوجه می‌شود که ضامن نارنجک کشیده شده و عن قریب منفجر می‌شود؛ لذا سریع آن را از دست نیروهای آموزشی می‌گیرد و زیر شکمش می‌برد تا در صورت انفجار دیگران آسیب نبینند اما کار از کار گذشته بود و با انفجار نارنجک، پیکر شهید اسدی آسیب زیادی می‌بیند و قبل از انتقال به بیمارستان به شهادت می‌رسد. بر اثر ترکش‌های حاصله، رضا چوگانیان و احمد پادبان هم مجروح می‌شوند که پس از انتقال به بیمارستان هر دو به شهادت می‌رسند. شاهدان می‌گفتند تا مدتی تکه‌های گوشت شهید اسدی روی در و دیوار پایگاه پیدا می‌شد...»

شهید اسدی از رزمندگان با تجربه بود که با ایثار و از جان گذشتگی باعث می‌شود تلفات این حادثه بسیار کمتر شود. آن‌طور که فاطمی می‌گوید بر اثر انفجار غیر از این سه شهید، ۹ نفر دیگر نیز مجروح می‌شوند، اما اگر نبود ایثار شهید اسدی، چه بسا به خاطر بسته بودن فضای آموزشی، آمار شهدا بسیار بیشتر از این سه نفر می‌شد.

■ **رزمنده پیشکسوت**

یکی از بسیجی‌های پیشکسوت منطقه که با شهید حسن اسدی هر دو در پایگاه شهید دستغیب فعالیت می‌کردند نیز با من همکلام می‌شود. درخواست می‌کند نامش را در گزارش نیاورم. می‌گوید: «من متولد سال ۴۴ هستم و چند سالی از شهیدان چوگانیان و پادبان بزرگ‌تر بودم. زمانی که در مدرسه ابتدایی خسروان درس می‌خواندم، چوگانیان و پادبان هم در همین مدرسه تحصیل می‌کردند. آنها دو، سه کلاس از من پایین‌تر بودند. با شهید اسدی هم که تقریباً همدوره بودیم و در پایگاه شهید دستغیب فعالیت می‌کردیم.»

وی با یادآوری حادثه شهادت سه همرزمش می‌گوید: «زمانی که این اتفاق افتاد من در جبهه بودم. خوب یادم است یک روز ظهر داشتیم ناهار تن ماهی می‌خوردیم که یکی از بچه‌ها برگه توی دستش را خواند و با تعجب گفت فلانی تو بچه فلاح هستی؟ (فلاح نام قدیمی ۲۰ متری ابوذر است) گفتم بله. گفت انگار در کانون ابوذر اتفاقی افتاده و سه نفر به شهادت رسیده‌اند. برگه را از دستش گرفتم و متوجه موضوع شدم. آن زمان داشتیم خودمان را برای عملیاتی آماده می‌کردیم. تا به خانه برگردم، چهلم این شهدا شده بود اما هنوز آثار ترکش‌های واقعه روی در و دیوار پایگاه دیده می‌شد.»

> درست در حاشیه خیابان ابوذر (فلاح)، یادمان سه شهید جنب کانون ابوذر دیده می‌شود. روی تابلوی آن با خط درشت اصطلاح «مقتل‌الشهدا» جلوه خاصی دارد. همین نوشته توجهم را جلب می‌کند. کل یادمان اتاق نسبتاً کوچکی است با سه سنگ مزار نمادین درونش...

این رزمنده پیشکسوت می‌افزاید: «شهید اسدی زمان شهادت به تازگی پاسدار شده بود. به نظرم یک‌سال و خرده‌ای از عضویتش در سپاه می‌گذشت اما به رغم سن کمش، تجربه زیادی کسب کرده بود. آن موقع معاون آموزش یکی از حوزه‌ها یا نواحی منطقه شده بود. حسن بچه بسیار زرنگی بود. روز حادثه شهید اسدی در یک پایگاه دیگر آموزش نظامی داده بود و بعد به پایگاه شهید دستغیب آمده و می‌خواست باز و بسته کردن کلاشنیکف و همین طور نحوه عملکرد نارنجک را آموزش بدهد که بچه‌های آموزشی درخواست می‌کنند نارنجک را از نزدیک ببینند. بچه‌ها نارنجک را می‌گیرند و دست به دست می‌کنند. در همین اثنا اسدی متوجه می‌شود ضامن نارنجک کشیده شده، سریع آن را می‌گیرد تا زیر شکمش قرار بدهد و روی زمین دراز بکشد، اما متأسفانه قبل از اینکه کاملاً روی زمین قرار بگیرد، نارنجک منفجر می‌شود. شهیدان چوگانیان و پادبان در لحظه انفجار بالای سرش ایستاده بودند و با انفجار نارنجک آنها بیشتر از دیگر بچه‌های آموزشی آسیب می‌بینند. شهید چوگانیان برای اولین جلسه در کلاس آموزشی حضور پیدا کرده بود که به مقام شهادت دست پیدا می‌کند.»

> ایثار شهید اسدی باعث می‌شود تلفات حادثه بسیار کمتر شود. آن طور که فاطمی می‌گوید بر اثر انفجار غیر از این سه شهید، ۹ نفر دیگر نیز مجروح می‌شوند. اما اگر نبود ایثار شهید اسدی، چه بسا آمار شهدا بسیار بیشتر می‌شد

■ **یادمانی برای آیندگان**

همرزم شهید اسدی در خصوص چرایی ایجاد یادمان برای مقتل این سه شهید می‌گوید: «شاید خیلی‌ها توجیه نباشند که چرا باید برای این واقعه یادمانی برپا کنیم. حتی برخی عزیزان در بسیج یا سپاه اینطور عنوان می‌کردند که درست کردن این یادمان اقرار به یک ایراد یا ضعف است اما ما معتقدیم این اتفاق‌ها در زمان جنگ اجتناب ناپذیر بود. بسیاری از مردم و خصوصاً دانش‌آموزان که آدم جنگ نبودند، شرایط و احساس مسئولیتی که داشتند باعث شده بود در آن سن و سال کم آموزش ببینند و به جبهه بروند. در پایگاه ما سن و سال دارشان ما بودیم که آن زمان ۱۷، ۱۸ سال داشتیم. باقی بچه‌ها به مراتب سن کمتری داشتند. آنها از پایه آموزش می‌دیدند و در همین آموزش‌ها رخ دادن چنین اتفاق‌هایی دور از انتظار نبود.»

وی همچنین می‌گوید: «ما باید شرایط آن زمان را درک کنیم و بدانیم که همین اتفاق ریشه در یک نگاه ارزشی دارد. آن زمان اگر حضور همین نوجوان‌ها در صحنه نبود، خیلی از کارهای جبهه و جنگ روی زمین می‌ماند. بنابراین اصل حضور آنها یک کار ارزشی بود و چنین حضوری خالی از خطر نبود. بنابراین ما مدت‌ها سعی کردیم تا دوستان را توجیه کنیم که اصلاً چرا باید چنین یادمانی درست کنیم. یادمانی که به حتم برای آیندگان یادآور روزهایی است که ملت ایران با دست خالی مقابل دشمن متجاوز ایستادگی می‌کردند. آن زمان مردم عادی به فراخور شرایط سخت جنگ مجبور می‌شدند سلاح به دست بگیرند و به جبهه بروند و در این مسیر سختی‌ها و خطراتش را به جان بخرند.»

■ **از تهران تا شلمچه**

یکم تیر ۱۳۶۲ صدای انفجاری نسبتاً قوی مردم کوچه‌های اطراف را به پایگاه بسیج شهید دستغیب می‌کشاند. غوغایی برپا بود. خون سه شهید و ۹ مجروح که همگی نوجوان بودند فضای پایگاه را سرخ کرده بود. همزمان کیلومترها آن طرف‌تر در میدان جنگ، جوانان و نوجوانان دیگری به خون می‌غلتیدند تا یک وجب از خاک ایران اسلامی به دست دشمن نیفتد. آن روزها از قلب تهران گرفته تا خط مقدم نبرد در شلمچه و فکه، همه جا صحنه یک نبرد جانانه بود. همه این رزمنده‌ها، از نیروی آموزشی گرفته تا آن بسیجی خط شکن، همگی حلقه‌های مقاومت مردم ایران را به هم متصل می‌کردند تا چون سدی محکم در برابر دشمن متجاوز قد علم کنند و تاریخی پرشکوه به نام «دفاع مقدس» را رقم بزنند.

یادکرد

یادکردی از برادران شهید افراسیابی

خانواده‌ای که ایثار را معنایی دوباره کردند

■ آرمان شریف

خانواده‌ای را تصور کنید با شش پسر؛ همه جوان، رعنا و رشید. همه عصای دست پدر و غمخوار مادر. ناگهان در عرض چند سال خانه از صدای پسرها خالی می‌شود. جنگی در می‌گیرد، دشمن متجاوز حمله‌ور می‌شود و پسرها راهی جبهه می‌شوند. دیگر مادر و پدر هیچ وقت جوان‌های رعنایشان را نمی‌بینند، خانه سوت و کور می‌شود و از جمع برادران، پنج تن به شهادت می‌رسند و یکی جانباز می‌شود.

■ **معنای واقعی ایثار**

همه خانواده شهیدان افراسیابی را به ایثار می‌شناسند. جز ایثار و فداکاری نیز نمی‌توان عنوان دیگری برای خانواده در نظر گرفت. ابراهیم، امیر، رضا، اسماعیل و جواد پنج پسر خانواده هستند که در جریان انقلاب و دفاع مقدس به شهادت می‌رسند و حبیب پسر دیگری است که مدال پر افتخار جانبازی را به گردن آویخته است.

اولین شهید خانواده ابراهیم است. متولد ۱۳۴۵، در حالی که ۱۳ سال بیشتر نداشت در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به شهادت رسید. نوجوانی شجاع و زرنگ که در روزهای انقلاب فعالیت زیادی داشت. روزی که امام می‌خواست بیاید به خانواده‌اش گفته بود اولین شهید هم من باید باشم و فدایی امام شوم! گفته او خیلی زود به واقعیت پیوست و ابراهیم روز پیروزی انقلاب اسلامی در سی متری نیروی هوایی مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد و شهید می‌شود. دو روز بعد خبر شهادت ابراهیم به خانواده می‌رسد و داغی سنگین بر دل پدر و مادرش می‌نشیند. ابراهیم پرجنب و جوش و مهربان برای همیشه آسمانی شده بود. اما برای خانواده افراسیابی اتفاقات بزرگ‌تری در راه بود. آنها از آزمون‌های بزرگ‌تری باید سربلند بیرون می‌آمدند تا برای همیشه نام‌شان با تاریخ دفاع مقدس گره بخورد. جنگ که شروع می‌شود، پسرهای خانواده راهی جبهه می‌شوند.

■ **همراه شهید کاوه**

سومین فرزند خانواده اسماعیل نام دارد. او زمان جنگ در خبرگزاری پارس کار می‌کرد و در روزنامه جمهوری مقاله می‌نوشت. به او گفته بودند نمی‌خواهد به جبهه بروی و اینجا قلمت بیشتر کار می‌کند ولی او گفته بود برادرانم همه رفتند، من هم باید بروم و دینم را ادا کنم. اسماعیل اول فروردین ۱۳۶۱ برای عملیات فتح‌المبین رفت و ۱۴ فروردین خبر شهادتش را آوردند. امیر افراسیابی بزرگ‌ترین فرزند خانواده متولد ۱۳۲۹ در همان سال‌های اول جنگ خودش را به جبهه می‌رساند. امیر در جریان عملیات رمضان در منطقه کوشک در سال ۱۳۶۰ به شهادت می‌رسد.

جواد، برادر دیگری است که از سال ۱۳۵۸ حضوری فعال در جبهه‌های غرب دارد. او پس از پیروزی انقلاب و شروع غائله کردستان برای نبرد با ضد انقلاب به فرماندهی شهید کاوه به غرب کشور رفت. حاج جواد با شروع جنگ تحمیلی همراه با دیگر اعضای کادر سپاه پاسداران به نفت شهر خوزستان رفت و با سقوط این شهر به گیلانغرب بازگشت.

شهید جواد افراسیابی از بنیانگذاران «گروه چریکی شهید اندرزگو» بود که فعالیت‌های پارتیزانی، شناسایی، تخریب، پاکسازی منطقه و... را انجام می‌دادند. او یک سال قبل از شروع جنگ تحمیلی، در منطقه کردستان پایش را از دست می‌دهد ولی باز جبهه را ترک نمی‌کند. جواد در حالی که یک پا و یک دست خود را در عملیات‌های مختلف از دست داده بود همچنان در جبهه حضور داشت و سرانجام در ۱۳ آبان ۶۲ در عملیات والفجر ۴ به شهادت رسید و سال ۱۳۷۲ پیکر مطهرش به خانواده برگشت.

شهادت برادران مانعی برای حضور دیگر برادران نیست. شهادت برادران، عزم برادران دیگر را برای حضور در جبهه راسخ‌تر از قبل می‌کند. علیرضا دومین فرزند و آخرین شهید خانواده افراسیابی است که در دوران جنگ حضوری فعال داشت که در جریان عملیات مرصاد شیمیایی می‌شود و در سال ۱۳۷۳ شهد شیرین شهادت را می‌نوشد و به برادران شهیدش می‌پیوندد.

پدر خانواده، محمدعلی افراسیابی نیز در جبهه‌ها حضوری فعال داشت و مصداق بارز یک مسلمان واقعی بود. پدر شهیدان افراسیابی در جریان عملیات کربلای ۵ جانباز شده بود و پس از داغ فرزندان برومندش خود نیز در تاریخ ۶ آذر ۱۳۸۹ به دیدار حق شتافت.

> پدر خانواده، محمدعلی افراسیابی در جبهه‌ها حضوری فعال داشت و مصداق بارز یک مسلمان واقعی بود. پدر شهیدان افراسیابی در جریان عملیات کربلای ۵ جانباز شده بود و پس از داغ پنج فرزند، خود نیز در تاریخ ۶ آذر ۱۳۸۹ به دیدار حق شتافت

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۵۲۹

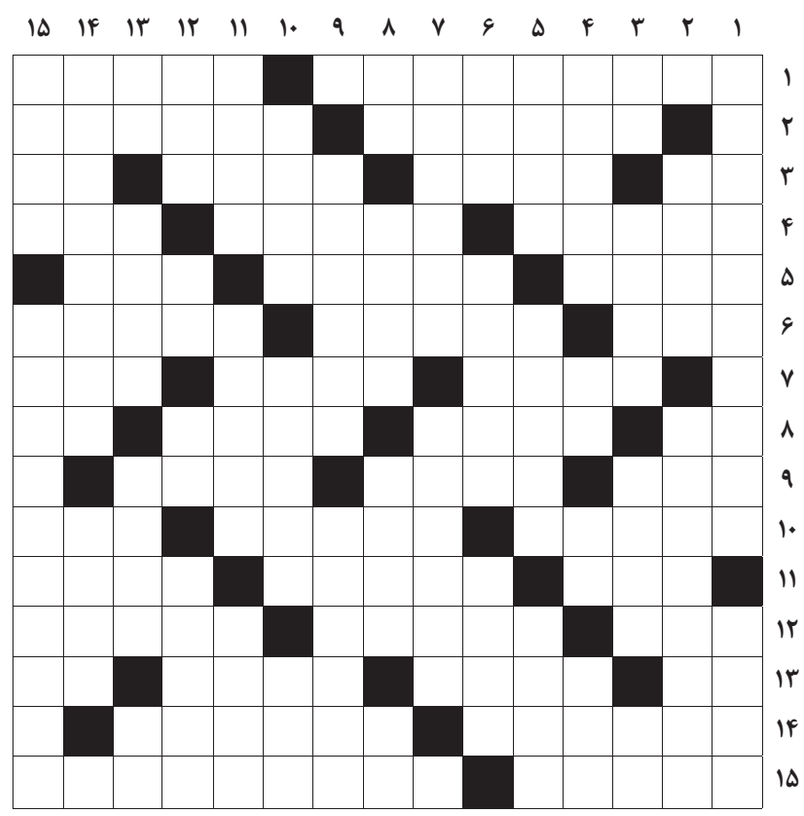

از راست به چپ

■ ۱- کشوری محصور در خشکی در آسیای مرکزی- جانور کیسه‌دار و بومی استرالیا ■ ۲- تخته‌های زیر ریل قطار- این کشور در رده دوم فروشندگان تسلیحات به صدامیان در سال‌های دفاع مقدس بود ■ ۳- نوعی رنگ مو- سنگ طلق- بهتر از هیچی- حرف فاصله ■ ۴- سلامت و تندرستی- پرانتز- جرقه آتش ■ ۵- مردن بر اثر حادثه- قرمز تیره، مایل به قهوه‌ای- ملیت گوگول ■ ۶- آسان- کلمه آرزو- شهری در استان فارس ■ ۷- بچه- میوه ایرانی- از عناصر چهارگانه ■ ۸- تلخ- پارچه نازک- شیعه‌مذهب- هنوز انگلیسی ■ ۹- گستردنی- شغال- چاقوی آشپزخانه ■ ۱۰- سمینار- ماده اصلی بمب شیمیایی- با چشم و ابرو اشاره کردن ■ ۱۱- قلمه درخت- دندان‌های نیش- برج کج ایتالیا ■ ۱۲- امر به گفتن- بزرگ جثه- برج دیدنی تهران ■ ۱۳- یک و یک- از نام‌های خدا- قانون مغولی- جوی خون ■ ۱۴- شهری در چهارمحال و بختیاری- نوعی ورزش ■ ۱۵- جوش و خروش- آسیب دیدن

از بالا به پایین

■ ۱- سخت، دشوار و غیرقابل فهم- اندام تعادل ماهی ■ ۲- چربی گوشت- نویسنده رمان فلسفی سیاسی خداحافظ گاری کوپر ■ ۳- گندم- نهنگ- غریبه کوچک سینما- چسبناک ■ ۴- از جنگ‌های مسلمانان در ناحیه شام که رومیان در آن شکست خوردند- حرف دهن کجی- حرف انتخاب- نقاش و حجار امپرسیونیست فرانسوی ■ ۵- اضافی- رایزنی- ظرف مسی بزرگ ■ ۶- خوشه گندم و جو- زن و بچه- آنها ■ ۷- حرکتی است بین خریدار و فروشنده برای تبادل یک دارایی یا پول نقد- سپاسگزاری ■ ۸- برگ برنده- کماکان بی‌سروته!- از نخست‌وزیران هند- مرغابی ■ ۹- قفسه دردار آشپزخانه- فلزی نقره‌ای‌رنگ، نرم، و سمی که املاح آن در طب و صنعت کاربرد دارد ■ ۱۰- مردنی- طبقه ساختمان- ایزد ■ ۱۱- دانه روغنی مسهل- سفینه فضانورد اروپایی- لقب حضرت عیسی ■ ۱۲- از حروف انگلیسی- بندگی- تکرارش نام درختی است- از آلات موسیقی ■ ۱۳- ضمیر اشاره- خرقه درویشی- برهان- آتش ■ ۱۴- تیم فوتبالی در انگلیس- آرامگاه ■ ۱۵- مایع لعابدار- شهرستانی در خوزستان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۵					۶		
				۲	۳			
	۲					۵		
۴							۲	۷
				۱	۷			
۸		۵					۴	
۹			۸					
		۴	۹				۸	
							۷	۹

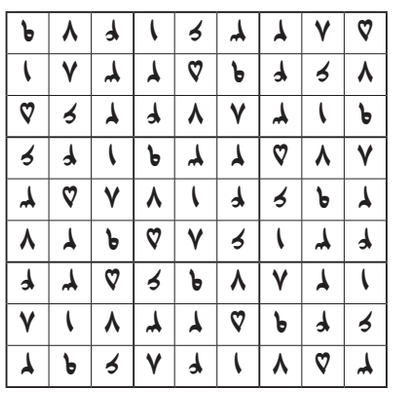

جدول کلمات متقاطع
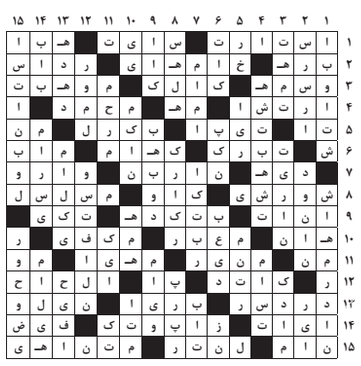
پاسخ جدول شماره ۶۵۲۸